

کسروي چه مي گويد؟

اصغر فتحي

منبع :

<http://fis-iran.org>

ایران نامه : (بنیاد مطالعات ایران در امریکا)

احمد کسروي در روز 20 اسفندماه 1324 (برابر 11 مارس 1946) در کاخ دادگستري تهران، هنگام بازپرسی در باره نوشته هایش راجع به اسلام، به دست چند تن از گروه فدائیان اسلام کشته شد. اکنون که نزدیک به شصت سال از مرگ او مي گذرد بجاست نگاهی به نوشته هاي او بیفکنیم و وضع دیروز و امروز ایران را از دیدگاه اندیشه هایش بسنجیم. کسروي در حدود هفتاد سال پیش به نویسندگي در باره گرفتاري هاي ایران و جهان پرداخت. او دریافت هاي خود را در ماهنامه پیمان و روزنامه پرچم و کتاب هاي بسیار باز نموده و یک ایدئولوژی که اصل و فرع هایش با هم ارتباط منطقي دارند پدید آورده است که برای کسانی که درباره این موضوع ها ازراه تجزیه و تحلیل علت و معلولي مي اندیشند جالب به نظر مي رسد.

اندیشه هاي کسروي بر پایه بررسی هاي علم هاي اجتماعي و آماری نیست. او درس خوانده دانشگاه هاي غربي نبود. مردی بود «خود ساخته» و دریافتش از مسئله هاي اجتماعي بیشتر بر پایه کنجکاوي، هوشمندی، تفکر منطقي و حس همدردی و نوع دوستي قرار داشت. آگاهی هاي تاریخي او نیز بینش ویژه اي به او از زندگی اجتماعي داده بود و با دانستن زبان هاي ترکی و عربي از اندیشه هاي غربي که به این زبان ها در آمده بود نیز آگاهی داشت.

برای آشنائی با کسروي به عنوان یک متفکر اجتماعي باید نگاهی هم به تحول فکري او انداخت و ویژگی هائی که او را از مصلحان دیگر در دویست سال اخیر تاریخ ایران جدا مي کند بررسی کرد. کسروي در آغاز کار با بیشتر مصلحان ایرانی که از پس ماندگي و زبوني ایرانیان در برابر غریبان دلتنگ بودند و چاره را در گرفتن ابزارها و دانش ها و حتی راه و روش هاي اروپائی مي دانستند -مانند عباس میرزا، نایب السلطنه فتحعلي شاه قاجار، میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا ملکم خان- هم اندیشه بود. اما با آنها تفاوت هائی هم داشت. برای نمونه، کسروي، برخلاف حسن تقی زاده، با تقلید کورکورانه از اروپا و صد درصد اروپائی شدن -به گفته خودش «اروپائیگری»- مخالف بود. او گرفتن تکه هائی را از فرهنگ اروپائی، مانند روزنامه و حکومت مشروطه، سودمند مي شمرد. اما برخی دیگر را، مانند اقتصاد سرمایه داری (ماشین هاي بزرگ) زیانمند مي دانست. از سوي دیگر کسروي نگاهداری باورهاي دینی (اسلامی) ایرانیان، که آنها را پایه هاي اخلاقي مردم و مایه دوام جامعه ایرانی مي شمرد، لازم مي شمرد، 1.

ما پس از چند سال نویسندگي و اندیشه درباره پانگرفتن حکومت مشروطه در ایران، به وارونه کسانی که سیاست هاي کشورهای غربي (امپریالیسم) را علت گرفتاري هاي ایران مي دانستند، کسروي سرانجام به این نتیجه رسیده بود که جلوگیریهاي بزرگ پیشرفت ایران همانا برخی باورها و عادت هاي ریشه دار چند صد ساله (بلکه هزارساله) در جامعه و فرهنگ ایران است. وی در این مورد به ویژه بر کیش شیعی - وکیش هاي وابسته به آن مانند شیخي و بهائی- و صوفیگری و نیز اندیشه هاي زیانمندی که از شعرهاي شاعراني مانند سعدي، حافظ و مولوي مي تراود، خورده مي گرفت. 2 به عقیده کسروي در آغاز سده بیستم میلادی گرفتاري یگری هم به نام ماد یگری -همراه با اندیشه هائی مانند «زندگی نبرد است و ناتوان خوراک تواناست»- از اروپا به ایران رسید و در میان برخی از درس خواندگان رواج یافت. 3 از نظر

کسروي اين بد آموزي هاي گوناگون نه تنها با زندگي اجتماعي ناسازگار است بلکه مایه چندتیرگی میان ایرانیان نیز شده، زیرا هردسته راهی پیش گرفته و بادیگران به دشمنی پرداخته است.

این تحول در اندیشه های کسروي در باره علت های رفتاری های ایرانیان و در نتیجه زبونی و ناتوانی آنها در برابر غربیان سبب شد که در سال های آخر زندگانی اش او به تلاش برای پیراستن توده ایران از این آلودگی ها پردازد. به گفته کسروي زندگانی ایرانیان را باید با خرد (عقل) سازگار کرد و نخستین گام در راه چاره به رفتاری های ایرانیان نبرد با همین باورهای زیانمند و بی خردانه است.4

برای آشنائی بیشتر با اندیشه های کسروي بجاست که در این گفتار به نوشته های او در باره دین، آموزش و پرورش و حکومت مشروطه در ایران، که از دیده کسروي با همدیگر همبستگی دارند، پردازیم. در پایان گفتار هم اشاره ای به «دسته بدخواهان»، که به عقیده کسروي سود خود را در زبونی و درماندگی ایرانیان می دانستند خواهیم کرد.

نخست از دین آغاز کنیم. پیش از مرگ کسروي کسان بسیاری، مانند دانشمندانی که امروز اسلام و شیعی گری را به همه چیز مربوط می دانند و در باره آنها کتاب ها و گفتارها می نویسند، باورهای دینی ایرانیان را یک مسئله اجتماعی در خور توجه نمی دانستند. حزب های گوناگونی که در ایران پیدا می شدند هم اغلب دین و سیاست را از هم جدا می دانستند و به دین اعتنائی نداشتند. اما پیشآمدهای بیست و چهار سال گذشته به خوبی نشان داده که توجه کسروي به دین و ایرادهای او به باورهای دینی ایرانیان بی پایه نبود. به گفته کسروي، دین یعنی زیستن به آئین خرد. او از بررسی های خود به این نتیجه رسیده بود که باورهای دینی توده انبوه ایرانیان با خرد سازگار نیست و معنی درست زندگی را به آنها نشان نمی دهد و سبب گمراهی و رفتاری های بیشتری برای آنها در آینده خواهد شد.5 گواه درستی این نظر کسروي را حکومت ولایت فقیه باید دانست که با سودجویی رهبران مذهبی از باورهای دینی توده انبوه ایران برپا شد. در بیست و چهار سال گذشته این حکومت ویرانی ها و کشتار بسیار به بار آورده و حقوق و آزادی های زنان و مردان ایران را پایمال کرده است. به نظر کسروي درس خوانده های ایرانی مغزهاشان آلوده تر و در نتیجه پراکندگی اندیشه ها در میان ایشان بیشتر از درس ناخوانده و بی سوادهاست. برای نمونه، او معتقد بود که هواداران حکومت دینی تنها یک آلودگی دارند و آن هم باورهای بی خردانه دینی ایشان است. اما درس خوانده ها و روشنفکران ایرانی چندین جور اندیشه های گوناگون مانند مادیگری غربی، شیعیگری، صوفیگری و هواداری از دموکراسی در مغزهایشان انباشته شده است و به علت ناهماهنگی میان این اندیشه ها باور درست و پابرجائی به هیچ راهی نمی توانند داشت.6

بنا به نوشته های کسروي، امید به فردای ایران، پس از فروریختن حکومت ولایت فقیه سرابی بیش نیست. به عبارت دیگر، تا باورهای مردم ایران دیگر نشود و جهان بینی آنان خردمندانه نباشد حکومت ملی (دموکراسی) و بهبود اقتصادی و دیگر پیشرفت ها شدنی نخواهد بود. تنها راه چاره نبرد با باورهای بی خردانه و اندیشه های زیانمند است. باید به مردم، بویژه کودکان و نوجوانان، این چیزها را آموخت.

اکنون پردازیم به این که به نظر کسروي درباره فرهنگ یا آموختن راه درست زندگی در ایران پس از جنبش مشروطه، به ویژه در دوره پهلوی چه کارهائی شده است. به عقیده او آنچه به نام فرهنگ یا آموزش و پرورش در این دوران شده اغلب به وارونه آن بوده که باید بشود. نه تنها درس های سودمندی که کودکان و نوجوانان را به پیروی از خرد وامی دارد به آنها نیاموخته ایم، بلکه به وارونه آن به رواج اندیشه های زیانمند در میان آنها پرداخته ایم.7 از نظر کسروي، در این کار ادبیات سهمی بزرگ داشته است.8

کسروي در رابطه ادبيات با چگونگي اندیشه هاي ايرانيان بررسي هائي کرده و به نتيجه هاي با ارزشي دست يافته است. او به وارونه بيشتر درس خوانده ها که آراستگي و خوش آهنگي سخنان شاعران و ادیبان را نشانه درستي و سودمندی اندیشه هاي ایشان مي شمردند، شاعران و نویسندگان را که گفته ها و نوشته هایشان را براي جامعه زیانمند مي دانسته نام برده و زیان باورهاي نادرست و بي خردانه آنها را با دليل نشان داده است. 9

به وارونه اتهام هائي که هواداران شعروشاعري به کسروي مي بندند اودشمن شعر و ادبيات نبود. اونیکي و بدی هرشاعر ونویسنده را درترازوي خرد سنجیده و بي آنکه پروا ازکسي بکنددريافت هاي خودرا نوشته است. براي نمونه، با آنکه کسروي بدآموزي هاي بسيار درنوشته هاي سعدي يافته اورا درزيان فارسي استاد شناخته و گفته است که ديگران هم بايد فارسي نويسي را از او بياموزند. 10 کسروي منکر اين نيست که شعرهاي سعدي وحافظ شيوا و روان است. انتقاد کسروي از اندیشه ها و باورهائي است که از شعرهاي ایشان مي تراود. ايرادکسروي به کساني است که سعدي، حافظ ومولوي را، که شعرهايشان پرازستايش ازورمندان، جبريگري، لابلایگري، و خوار داشتن زندگي است، «مفاخر ملي» مي نامند و با بزرگ داشتن آنها، چه دانسته وچه نادانسته، به رواج اندیشه و باورهائي که درشعرهاي شان آمده مي کوشند. 11

براي روشن شدن موضوع خوب است که نمونه اي بياوريم. دکتر قاسم غني، که در دوره پهلوي نماينده مجلس و وزير فرهنگ و از آنها را سرکردگان هواخواهان حافظ بوده و به همراه محمد قزويني ديوان حافظ را چاپ کرده، در يادداشت هاي خصوصي خودش از نادرستي و دغل کاري و ديگر خوي هاي زشت ايرانيان شکايت مي کند. 12 جدائي کسروي با کساني مانند دکتر غني در اين است که دکتر غني تنها به انتقاد پرداخته. اما، کسروي دليرانه و آشکارا نه تنها کمي هاي ايرانيان را بر شمرده بلکه یک گام هم پيش رفته و به جستجوي علت هاي اين خوي هاي ناپسند و زيانمند برخاسته و رابطه آن هارا با کيش هاي رايج و ادبيات فارسي نشان داده است - ادبياتي که در کتاب هاي درسي دبستاني و دبیرستاني وزارت فرهنگ دوره پهلوي نمونه هاي فراوان دارد. 13

دکتر غني از دوروي و چاپلوسي هم ميپنهانش مي نالد. کسروي انگشت بر شعرهائي مانند اين ها مي گذارد:

خلاف راي سلطان راي جستن
به خون خويش باشد دست شستن
با هرکه خصومت نتوان کرد بساز
دستي که به دندان نتوان برد بيوس
(سعدي)

دکتر غني از تنبلي و بي بندو باري ايرانيان انتقاد مي کند. کسروي اين شعرها و نمونه هاي فراوان ديگر آنها را از حافظ و سعدي و مولوي نشان مي دهد:

غلام همت آنم که زيرچرخ کبود
ز هرچه رنگ تعلق پذيرآزاد است
(حافظ)

گر زمين را به آسمان دوزي
ندهندت زياده از روزي
(سعدي)

پاي استداليان چوبين بود
پاي چوبين سخت بي تمکين بود
(مولوي)

امروز که سال ها از مرگ کسروي مي گذرد منفدان او بجاي آنکه ايرادهاي او را يك به يك بررسي کنند تنها به اظهار نظرهاي کلي پرداخته و يا با تعبير و تفسيرنوشته هاي شاعران و ادیبان از آنها دفاع مي کنند. 14 در این میان اندیشه هاي زیانمند با دست آموزگاران در میان کودکان و جوانان هم چنان پخش مي شود.

براي نمونه، چهارده سال پيش در ماهنامه **روزگارنو** زیر عنوان «نه فقط شهرها که جبال و صحراها هم مسخر حافظ است»، داستاني از یک آموزگار دبستان عشایري آمده که در کلاس شاگردان خردسال را وا مي داشته تا غزل هاي حافظ را از بر کنند و در برابر همکلاسان خود با صدای بلند بخوانند. نویسنده داستان بر این عقیده است که این آموزگار خدمتي شایسته به شاگردان خود و ایران کرده. 15 باید از این نویسنده پرسید که آیا کسی از این کودکان پرسشي در باره معني شعرهاي حافظ کرده؟ آیا آموزگار آنها هرگز به این فکر افتاده که شاگردان وي چه معني هائي در باره زندگي و مسئله هاي اجتماعي از شعرهاي «لسان الغیب» فرا مي گیرند و چه اندیشه هائي در مغزهاي نارس آنان پس از این همه ستایش از حافظ جاي گیر مي شود؟

* * *

کسروي نزدیک به هفتاد سال پيش نوشت که سي سال از جنبش مشروطه مي گذرد اما يك از هزار ايراني هنوز معني حکومت مشروطه را نمي داند. 16 چرا؟ براي این که کتاب هاي درسي پُر است از اندیشه هاي زیانمند و ناسازگار با زندگي اجتماعي امروزي. باید از نویسنده داستان بالا پرسید که آیا بهتر نمي بود که شاگردان دبستان ها و دبیرستان ها و دانشکده ها در هفتاد سال پيش از حکومت ولایت فقیه به جاي شعرهاي سعدي و حافظ معني حکومت مشروطه را مي آموختند و تاريخ جنبش مشروطه را از بر مي کردند؟ در ژاپون حکومت مشروطه در سال 1946 ميلادي، پس از شکست آن کشور در جنگ جهاني دوم، برپا شد. امروز يکي از مسئله هائي که در آن کشور به گفتگو گذاشته شده مسئله روگرداني جوانان ژاپني از سنت هاي باستاني آن کشور مانند نيایش و پرستش امپراتور و برتري مردان بر زنان در جامعه است. به عقیده جامعه شناسان ژاپني يکي از علت هاي مؤثر روگرداني از سنت هاي باستاني در نسل زیر پنجاه سال رواج درس و بحث قانون اساسي 1946 در دبستان ها و دبیرستان هاست که در آن آزادي فردي و برابري همگاني در برابر قانون و چگونگي حکومت مشروطه براي دانش آموزان در هر سن به اندازه فهم و دريافت آنها شرح داده مي شود. 17 در این جا باید پرسید، با آنکه قانون اساسي 1906 در ایران قديمي تر از قانون اساسي ژاپن است، چرا توده هاي انبوه ايرانيان از حقوق خود و برتري حکومت مشروطه بي خبرند؟ باید پرسید که اگر قانون اساسي مشروطه ایران در این نودسالي که از عمر آن ميگذرد در دبستان ها و دبیرستان ها و روزنامه ها و راديوها و حتي زیر چادرهاي عشایري در کوه و بیابان ها بحث شده بود و در نتیجه مردم ایران با آن آشنا شده بودند آیا باز هم حکومت ولایت فقیه مي توانست در ایران برپا شود؟ براي آنکه نمونه اي از طرز فکر فرهنگيان ایران را در باره جنبش مشروطه و ارزش آن، در آن هنگام که ژاپني ها با پذيرفتن رژیم مشروطه دگرگوني بزرگي در جامعه خود پديد مي آورند، داده باشم داستاني در باره يکي از نام آوران فرهنگ آن دوران ایران در اینجا مي آورم. هنگامی که در پنجاه و اند سال پيش محمد قزويني درگذشت، حسن تقوي زاده، رئيس مجلس سناي آن زمان، در گفتاري که در صفحه يکم روزنامه اطلاعات چاپ شده بود، مرگ وي را يکي از «ضایعات خطير» شمرد و در رثاي او این شعر رودکي را آورد: «از شمار دو چشم یک تن کم/از شمار خرد هزاران بيش.»

محمد قزويني که همراه دکتر قاسم غني ديوان حافظ را تصحيح کرده و در سال هاي پيش از آن هم از همکاران ادوارد براون مستشرق انگليسي بوده، در آن روزها نامش بر سر زبان همه

دانشگاهیان بود و او را علامه خطاب می کردند. اکنون ببینیم که وی در باره یکی از رهبران مشروطه، میرزا ملکم خان، چگونه داوری کرده و برای نوشته های او که در آنها گرفتاری های ایرانیان را بر شمرده و مردم را بر حکومت خودکامه وقت شورانده، چه ارزشی قائل بوده است. میرزا ملکم خان در یکی از کتابچه های خود به عنوان فرقه کج بینان شیوه نویسندگی پیچیده و درازگوئی نویسندگان آن زمان را انتقاد کرده است. علامه قزوینی در باره این کتاب چنین می نویسد: «فصلی دارد در استهزای انشای مغلق که در آنجا نهایت عامیت خود را به اقصی درجه ثابت نموده. . . ابتدا خواستم این صفحات را برای اینکه نمونه عامیت و جهل مطلق این ارمنی بامبول زن طرار. . . باشد نقل کنم. . . این مرد عامی ارمنی فرق میان دو اصطلاح سجع و قافییه را نمی داده و قافییه را علی السوا با سجع در مورد نثر استعمال می کرده است.» علامه قزوینی سپس چند بخش از رساله ملکم را، که آن را قاذورات نامیده آورده و می نویسد برای اینکه «این فقرات یادم نرود و باز او را یکی از رجال سیاسی. . . نشمرم چنان که بعضی از عوام از همه جا بی خبر گویا در حق او این طور عقیده دارند» نوشته ای از محمدعلی فروغی (نخست وزیر پیشین و یکی دیگر از گردانندگان وزارت فرهنگ آن روزی) را یاد می کند که: «تمام مطالبی را که او [میرزا ملکم خان] در نوشتجاتش راجع به سیاست و مطالب اجتماعی و اقتصادی و غیرهمی نوشت عین ترجمه تحت اللفظی کتب ولتر و مونتسکیو بود. . .» و از خود میرزا ملکم خان نبود. 18

جای شگفتی است که دانشمندی چنین نام آور تا این اندازه از تاریخ مشروطه، که کم و بیش تاریخ دوره خود او بود، نا آگاه باشد که ارزش نوشته های ملکم خان را درنیابد. خواست ملکم خان این بود که چشم و گوش ایرانیان آن زمان را باز کند و با روان گردانیدن اندیشه های نو با خودکامگی بجنگد، نه اینکه صنایع شعری درس دهد. اما از دید علامه قزوینی، از ستارگان درخشان فرهنگ آن روز، ملکم خان یک ارمنی جاهل مطلق بیش نبود و فرهنگ نیز یعنی «علوم ادبیه» مانند عروض، قوافی، بیان و بدیع. . . و نه آشنائی با حکومت قانون، آزادی قلم و استقلال ملی و آموختن دانش های سیاست و اقتصاد. 19

باشد که کسانی پس از خواندن این داستان محمد قزوینی چنین بیندیشند که پس از شورش 1357 و برقراری حکومت ولایت فقیه، که دوره دردناکی از تاریخ ایران بشمار می رود، وضع دیگر شده و فرهنگیان ایران به فکر چاره جوئی افتاده و برای یافتن علت های گرفتاری های ایرانیان به راه و رسم های کهن ایرانی و سرچشمه باورهای ایرانیان، از آن میان ادبیات، با دیده انتقادی بیشتری می نگرند. افسوس که چنین نیست. برای نمونه، محمد جعفر محبوب درباره مرگ شهریار شاعر نوشته که کسروی در کتاب **در پیرامون ادبیات** خود از اینکه این شاعر پس از سال ها آموزش در دانشکده پزشکی از آن رشته دست کشیده و به شاعری پرداخته، انتقاد کرده. سپس هم به طعنه می نویسد، «این هم نوعی داوری است.» 20 سبب این گونه «داوری» را کسروی البته خود در بخش «نشست دوم» بیان کرده. به اعتقاد وی در کشوری که بیشتر مردم آن بی سوادند و بی نوا و دچار بیماری های گوناگون، در ترازوی سود و زیان به این سرزمین و به داوری خرد، به یک پزشک بیشتر نیاز هست تا به یک شاعر که بی کار در خانه نشسته، چشم به دست این و آن دوخته و عمر خود را به قافیه پردازی می گذراند.

کسروی هواداری کسان از شعر و شاعری را از این می دانست که ایشان عمری را در این راه گذرانده و اندیشه های کهن در مغزهایشان ریشه دوانده. اما در گفتگو درباره ایران زمان خودش عقیده داشت که کسانی هم در نگاهداری آلودگی های ایرانیان دانسته و فهمیده کوشا هستند. به گفته کسروی این کسان برای اینکه رشته کارها همیشه در دست خودشان و خویشانان و همدستانان باشد، سود خود را در این می دانستند که ایرانیان همیشه نادان و زبون بمانند. یک علت پایداری شیعی گری، صوفیگری و باورهای بی خردانه دیگر، مانند جبری گری، لابلایگری و نکوهش از خرد و چند تیرگی در میان ایرانیان کوشش های همین

دسته بدخواهان است.

برای روشن تر کردن موضوع کسروی می نویسد که پس از شورش های بزرگ تاریخی مانند شورش 1789 در فرانسه و شورش 1917 در روسیه، کسانی که پیش از شورش در آن کشورها سررشته دار بودند نه خودشان ماندند و نه مردم گذاشتند. اما در بررسی از جنبش مشروطه یک چیستان بزرگ برای کسروی این بود که همان کسانی که در دوره خودکامگی بر سرکار بودند همان ها باز هم سررشته دار در دوره مشروطه شدند. کسانی که پس از به نوپ بستن مجلس به دست محمدعلی شاه از پیرامونیان او بودند و به کشتن و حبس آزادیخواهان می پرداختند، پس از شکست محمدعلی شاه از آزادیخواهان و برافتادن او، باز بر سر کار ماندند. در زمان رضا شاه پهلوی باز همان درباریان و سرکردگان دوره های پیشین وزیر و وکیل می شدند. پس از شهریور 1320 و پایان دوران اقتدار رضاشاه، باز همان دسته کشور را راه می بردند. 21

کسروی سپس می نویسد که آشنائی با جنبش مشروطه و سرگذشت کسانی از مردگان و زندگان او را به داستان دسته بدخواهان راهنما شد. در این گفتار کوتاه گنجایش گفتگو در باره این داستان نیست. تنها بخش بسیار کوچکی از نوشته های او را در این باره در این جا می آوریم:

همه می دانیم رضا شاه با بدی هائی که می داشت به نیکی هائی کوشیده در زمان او چند رشته کار سودمند بزرگی انجام گرفته بود. یک سپاه به سامانی پدید آمده، کشور آسوده و ایمن گردیده، خان خانی برافتاده و ایل های بیابانگرد و تاراچگر دیه نشین (تخته قاپو) شده، ملاها از نیرو افتاده، زن ها از چادر و روبند بیرون آمده، قمه زنی و زنجیر زنی از میان رفته، گل مولاها و درویش ها از بازار و خیابان ها پا کشیده. این ها چند رشته کارهای سودمندی است که انجام یافته بود. کسی نخواهد توانست که نیکی این ها را انکار کند. وزیرانی که پس از برافتادن رضا شاه به روی کار آمدند بایستی اینها را نگاهدارند و کمی های آنرا حیران کنند. ولی ما با چشم خود دیدیم که آن دسته بدخواه همه آنها را بهم زدند و آشکاره از میان بردند. 22

سپس کسروی در باره یکمین نخست وزیر پس از سوم شهریور 1320 می نویسد که گردنکشان ایل ها را که در شهرها نشیمن داده بودند به سرچایشان باز گرداند. در نشست نخستینی که روزنامه نویسان را پذیرفته بود وی گفت: «در بیست سال گذشته یکی هم دین از میان رفت.» از فردای آن روز برخی از روزنامه ها به مقاله نویسی در باره دین برخاستند. در همان روزها بود که در رادیوی تهران آخوند یاهه گوئی را مزدور گرفتند. آقاحسین رضوی یکی از ملایان در پیشامد رفع حجاب به نجف رفته بود. در این هنگام شنیده شد که به تهران بازمی گردد. رادیوی تهران تا مرز ایران به پیشواز او شتافت و گام به گام او را پیش آورد. سپس هم دولت درخواست های او را در نشست رسمی در باره چادر و چیزهای دیگر به گفتگو گذاشت. در باره این نخست وزیر کسروی می گوید که نماز نمی خواند، روزه نمی گرفت، با آن دارائی هنگفت به مکه نرفته بود. با این همه هواداری از صوفیگری هم می نمود و در سایه هم اندیشگی با یکی دیگر از همدستان خود درس درباره صوفیگری هم در دانشسرا گذاشتند. 23 کسروی داستان هائی هم از کسان دیگر از دسته بدخواهان دارد. درباره رضاشاه می نویسد:

آری او شاه می بود و همه مردم او را اختیار دار می شناختند. ولی گروهی نیز از وزیران و سرلشکران و دیگران می بودند که خود دسته بندی دیگری می داشتند و چندان حسابی از او نمی بردند. این خود رازی است و داستان درازی می دارد. در اینجا همین اندازه باید گفت که آنچه مردم درباره رضاشاه و کارهای او فهمیده اند چندان راست نیست. 24

گرچه مخالفان کسروی پاسخ او را با گلوله و خنجر دادند، اما او کسی بود که می خواست با مخالفان خود به بحث و گفتگو بپردازد. کسروی همیشه کسانی را که با او همراه نبودند دعوت

می کرد که نظرهای خودشان را بنویسند و حتی خود و یارانش پیش قدم می شدند که نوشته های مخالفان با فهم خود را چاپ کنند. برای نمونه فاطمه سیاح استاد دانشگاه تهران نوشته های کسروی را در باره رمان انتقاد کرد و کسروی در سه شماره ماهنامه پیمان به آن پاسخ داد. در چند شماره از روزنامه کیهان هم کسروی و سیدنورالدین شیرازی نظرهای خود را در باره دین به گفتگو گذاشته، به ایرادهای یکدیگر پاسخ دادند. 25 اما چنان که پیش از این هم نوشتیم بیشتر مخالفان کسروی هنوز هم از بحث جدی در باره انتقادهای او خودداری می کنند و اگر گاهی هم چیزی در این باره نوشته می شود بر پایه بررسی دقیق و جامع نوشته های کسروی نیست. 26 کسان دیگری هم نادانسته رفتارهای نادرستی را به او نسبت می دهند. 27

ر این گفتار ما تنها بخشی از اندیشه های کسروی را به گفتگو گذاشتیم. او در باره مسئله های اجتماعی دیگر هم اندیشه های نومی داشت که با راه و رسم های کهن سازگار نبود و به همین علت پذیرفتن آن اندیشه ها برای کسانی که در آن رشته ها دست اندرکار بودند آسان نمی نمود و سبب کینه تیزی آنها با کسروی می شد و هنوز هم می شود. برای نمونه در باره مالکیت زمین و داوری در دادگاه ها، رسا و توانا گردانیدن زبان فارسی و دیگر کردن خط، نوشته های او هنوز هم در خور بحث و گفتگو است. 28

نکته دیگری نیز در پایان این گفتار در خور یادآوری است. انتقاد از باورها و سنت هائی که ریشه های کهن دارند در هر جامعه (به ویژه جامعه های سنتی) خشم و کینه مردم را (به ویژه کسانی که این انتقادهای را به سود خود نمی دانند) برمی انگیزد و آنها را به آزار و حتی نابودی نوآوران وامی دارد. یکی از نمودارهای این دشمنی، بدگوئی و شایعه هائی است که در باره این نوآوران رواج پیدا می کند. از سوی دیگر، از دیدگاه جامعه شناسی، انتقاد این نوآوران به خودی خود، و گذشته از اینکه ما پیشنهادهای آنها را پذیرفتنی بدانیم یا نه، سودمند است زیرا در یک جامعه پیشرو این انتقادهای مردم را وامی دارد که هرچند گاه سود و زیان رسم و سنت های کهن را با نیازمندی های زندگی در زمان خودشان بسنجند. 29

پانویست ها:

1. ن. ک. به: احمد کسروی، آئین، تهران، بی ناشر، 1312.
2. در این باره ن. ک. به: احمد کسروی، شیعی گری، 1322؛ بهائی گری، 1322؛ صوفی گری، چاپ دوم، 1323؛ در پیرامون ادبیات، 1323 و پندارها، چاپ دوم، 1324.
3. در باره آراء کسروی در باره ماد یگری و فلسفه ماتریالیسم ن. ک. به: احمد کسروی، دین و جهان، 1323.
4. تکیه کلام در این جمله بر واژه خرد (عقل) است. چون معنی این واژه یکی از پایه های اساسی اندیشه های اوست، کسروی بارها در آن باره به گفتگو پرداخته و معنی روشنی به آن داده. برای درست فهمیدن اندیشه های کسروی آشنائی به این معنی ناچاری است. اما کسان بسیار به این معنی عنایتی نکرده اند. برای نمونه، احسان یارشاطر می نویسد: «اینکه برخی مانند کسروی تصوف را موجب کاهلی و بیکارگی و از عوامل انحطاط شرق شمرده اند به گمان من نظری سطحی است.» سپس اضافه می کند که، «حکمت اشراق و شهود مآلاً همان قدر عقلانی است که همه فلسفه هائی که براساس تفکر و غرض قرار دارد. .» ایران نامه، سال هفتم، شماره 1367، 1، ص 56. برای گفتگو در باره خرد ن. ک. به: احمد کسروی در پیرامون خرد، تهران، 1322. در باره نظر کسروی بر اینکه چگونه در زبان فارسی بیشتر واژه ها در دست ادیبان و شاعران پیشین، که به گزافه گوئی پرداخته و بیش از هر چیز در بند سجع و قافیه بوده اند، معنی های گوناگون و رنگارنگی گرفته، ن. ک. به: احمد کسروی، در پیرامون ادبیات، صص 90-93 و ----، زبان فارسی و راه رسا و توانا گردانیدن آن، گرد آورنده یحیی ذکاء، تهران، 1334، صص 32-33.

5. ن. ک. به: احمد کسروي، دولت به ما پاسخ دهد، تهران، 1323، صص 18-22.
6. احمد کسروي، فرهنگ چیست؟ تهران، 1322، ص 12 و -----، در پیرامون ادبیات، صص 127-29.
7. ن. ک. به: احمد کسروي، فرهنگ چیست؟ در باره شتاسائي روان و خرد، که به عقیده کسروي باید پایه اساسي آموزش و پرورش باشد، ن. ک. به: احمد کسروي، در پیرامون روان، تهران، 1353.
8. کسروي میان معني literature در زبان هاي غربي و ادبيات در زبان فارسي جدائي گذاشته، نخستين را به معني «همه چيزهاي نوشته» آورده و دومين را به معني شعر و چيزهاي وابسته به شعر» و در نوشته هاي خود در باره ايران معني دوم را خواسته. ن. ک. به: کسروي، در پیرامون ادبيات، ص 134. بسياري از منتقدان کسروي متوجه تفاوتی که او قائل شده نیستند.
9. همانجا. نیز ن. ک. به: احمد کسروي حافظ چه مي گوید؟ تهران، 1322 و -----، فرهنگ است يا نيرنگ، تهران، بي تاريخ.
10. کسروي در پیرامون ادبيات، ص 56 و ---- زبان فارسي و راه رسا و تواناگردانیدن آن، تهران، ص 21.
11. کسروي، در پیرامون ادبيات. سال 1367 سال بزرگداشت حافظ بود و کسان بسياري، از آن میان کساني وابسته به حکومت ولايت فقيه، در اين باره گفتارها نوشتند و سخنراني ها کردند. براي نمونه، محمدعلي ندوشن در گفتاري نوشته که کلام حافظ «... ممکن است در استدلال و فرض ننگجد ولي روح را انباشته مي کند.» سپس در باره محبوبيت حافظ چنين مي گوید: «حافظ نه تنها سخنگوي وجدان آگاه بلکه وجدان ناآگاه قوم ايراني مي باشد. اين است سر توفيق حافظ. . . که میان عارف و عامي و بي دين و ديندار مقبوليت پيدا کرده..» ن. ک. به: روزگار نو، دفتر يازدهم (سال هفتم) دي 1367، ص 59. به عقیده کسروي، از مردمي که مغزهايشان با اندیشه هاي بي خردانه مانند باور به غيبگوئي و سعد و نحس و بخت و اقبال و جادو انباشته شده و درگره گشائي از دشواري هاي زندگي به جاي آنکه خردمندانه به علت و معلول کارها بينديشند، به نذر و دعا و فالگيري مي پردازند، شگفت نيست که هرگاه کارشان به بن بست برسد رو به ديوان حافظ بياورند تا «لسان الغيب» از آینده به ايشان خير داده و راه جاره به ايشان بنمايد، بويژه که شعرهاي حافظ پر است از باورهاي سردرگم و استدلال هاي پا در هوا و غزل هائي که بيت هاي آن با همديگر ارتباطي از ديده معني و منطق ندارند. ن. ک. به: احمد کسروي، حافظ چه مي گوید؟
12. ن. ک. به: گفتار سيد محمدعلي جمال زاده، «دمي چند با شادروان دکتر قاسم غني،» ايران نامه، سال اول، شماره 4، صص 627-648، سال دوم، شماره 1، صص 178-202 و سال دوم، شماره 2، صص 254-272؛ 1362.
13. براي نمونه، نويسنده اين گفتار هنوز هم شعرهاي زير را از کتاب هاي فارسي دبستاني دوره رضاشاه پهلوي به خوبي به ياد دارد:

يوسف گمگشته بازآيد به کنعان غم مخور
کليه احزان شود روزي گلستان غم مخور
(حافظ)
* * *

صبر و ظفر هردو از دوستان قدیم اند
بر اثر صبر نوبت ظفر آید
(حافظ)
* * *

قناعت توانگر کند مرد را
خير کن حريص جهان گرد را
(سعدی)
* * *

مخور هول ابلیس تا جان دهد
هرآن کس که دندان دهد نان دهد
(سعدی)

14. عباس اقبال در مجله یادگار، سال پنجم، شماره 3، 1327، صص 1-5، در زیر عنوان «بلاي تعصب و بي ذوقی»، به پاسخ کسروی پرداخته و چون او را نه «اهل ذوق» شناخته و نه «اهل زبان فارسی» (چون زبان مادری اش ترکی بوده)، ایرادهای او را وارد ندانسته است. ایرج پارسی نژاد هم در گفتاری در دفاع از حافظ می نویسد که، شعر این شاعران می تواند به عنوان بازتاب تمایلات آزاد فکری و روشن اندیشی آنان در مقابل قشریت مذهبی حاکم تعبیر شود. ایرج پارسی نژاد، «احمد کسروی و نقد ادبی»، ایران نامه، سال یازدهم، شماره 3، 1372، ص 485. در باره سعدی هم می گوید که او به صداقت و بی ریا ثمره تجارب خویشتن را در طول حیات با خواننده در میان می نهد. همان، ص 489.
15. ن. ک. به: روزگارنو، دفتر یازدهم (سال هفتم) دی 1367، صص 62-68.
16. ن. ک. به: احمد کسروی، در راه سیاست، تهران، 1324، ص 24. و ----- فرهنگ چیست؟ ص 22.
17. ن. ک. به:

Nakano Osamo, "A Sociological Analysis of the 'New Breed'", Japan Echo, Vol.XV, Special Issue, 1988, pp 61-21

18. ن. ک. به: فرشته نورائی، تحقیق در افکار و آثار میرزا ملکم خان ناظم الدوله، تهران، 1352، ص 33. به وارونه گفته قزوینی، نورائی معتقد است که میرزا ملکم خان، «در همه آثارش تأکید می کند که عقاید او حاصل اجتهاد عقلا و حکمای غربی است.» همان، صص 59-58 و 34.
19. این هم شنیدنی است که تقی زاده که مرگ قزوینی را از ضایعات خطیر دانسته است، در بحث از «تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت ایران» میرزا ملکم خان را «از اشخاص مؤثر درجه اول در بیداری ملت ایران و پاشیدن تخم نهضت انقلابی» شمرده و در باره «نوشتجات ملکم» می نویسد: «من خود همه را داشتم و به خط خودم استنساخ کرده بودم». ن. ک. به: ایرج افشار، مقالات تقی زاده، جلد اول، 1349، صص 271 و 380. این را هم البته باید نوشت که پول پرستی ملکم خان و داستان امتیاز لاتاری نام اول را لکه دار کرده. با این همه کوشش های او را در بیداری ایرانیان نمی توان انکار کرد. درباره داستان لاتاری ن. ک. به: نورائی، همان، و نیز به: فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، تهران، 1340، صص 107-110.
20. ن. ک. به: روزگار نو، دفتر نهم، سال هفتم، آبان 1367، صص 44-51.
21. ن. ک. به: احمد کسروی، دادگاه، تهران، 1323، صص 40-44.
22. همان، صص 51-52.
23. همان، صص 52-58.
24. همان، ص 46. درباره نظر کسروی درباره کارهای دیگر رضا شاه در ایران ن. ک. به: احمد کسروی، سرنوشت ایران چه خواهد بود؟، چاپ دوم، تهران، 1324، صص 24-24. ده سال پس از مرگ کسروی کتابی در باره نخبگان قدرتمند در آمریکا نوشته شد که ماندگی با داستان «دسته بدخواهان» کسروی دارد. به گفته نویسنده این کتاب، این دسته با نفوذ همیشه در پیش آمدهای سیاسی و اقتصادی جامعه دست اندرکارند و به سود خود می کوشند. ن. ک. به:

.C. Wright Mills, The Power Elite, Oxford, Oxford University Press, 1956

25. درباره پاسخ به فاطمه سیاح ن. ک. به: پیمان، سال یکم، شماره 7، صص 18-22، شماره 8 ، صص 19-23 و شماره 9، صص 17-20؛ 1312-13.

26. ن. ک. به: یادداشت های 4، 12 و 15 همین گفتار.

27. برای نمونه، منگول بیات می نویسد که در دهه های 1920 و 1930 کسروی (وکسان دیگری) که از زورآزمایی شهربانی در زمان رضا شاه به تنگ آمده بودند به مخالفان او پیوستند. این سخن درست نیست. کسروی از رضا شاه انتقاد کرده، اما از مخالفان او نبود. گواه براین سخن پرچم روزانه 25 شهریور 1321، شماره 191، سال یکم است که در صفحه نخست آن کسروی عکسی از رضاشاه چاپ کرده، کارهای او را ستوده و می نویسد که در زمان رضاشاه او از رضاشاه ستایش نکرده برای اینکه در آن زمان این کار چاپلوسی شمرده می شد. برای نوشته بیات ن. ک. به:

Mangol Bayat, "Islam in Pahlavi and Post Pahlavi Iran," in J.L. Esposito, ed., *Islamic Development*, 1980, PP. 601-78

28. ن. ک. به: احمد کسروی، کار و پیشه و پول، تهران، 1336، حسین یزدانیان، نوشته های کسروی در زمینه زبان فارسی، تهران، 2537؛ و «گام هائی در راه الفبا خواهیم برداشت»، پرچم روزانه شماره 138، 14 تیر، ص 3، شماره 140، 16 تیر، ص 3 و شماره 141، 17 تیر، ص 3 ، 1321.

29. درباره زندگی کسروی ن. ک. به: دو کتاب از خودش: زندگانی من، 1323 و ده سال در عدلیه، 1323 که به چاپ های گوناگون رسیده است. همچنین ن. ک. به: یحیی آریان پور از نیما تا روزگار ما، جلد سوم، تهران، 1373، برای کوتاه شده ای از زندگی کسروی و فهرستی از نوشته هایش (باید یادآور شد که این فهرست افتادگی هائی دارد). درباره داستان کشته شدن کسروی ن. ک. به: ناصر پاکدامن، قتل کسروی، چاپ دوم، 1380.